

ارزیابی کیفی عملکرد سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد در کاهش فقر زنان سرپرست خانوار شهری

احمد محمدپور*، داریوش بوستانی**، مهدی علیزاده***

مقدمه: سازمان‌های کمیته امداد امام خمینی (ره) و بهزیستی مهم‌ترین سازمان‌های حمایتی کشور هستند که به هدف حمایت از خانواده‌های تهیدست، زنان فقیر و کاهش محرومیت آن‌ها تأسیس شده و هزاران نفر از این افراد یا خانوارها را تحت پوشش خود دارند. با این حال، با وجود تلاش‌های این دو سازمان، این سؤال مطرح است که سازمان‌های مذکور تا چه اندازه در زمینه کاهش فقر یا آنچه اغلب به عنوان فقرزدایی عنوان می‌شود، موفق بوده و با چه چالش‌هایی روبه‌رو هستند. این پژوهش با در نظر گرفتن این مسئله در پی آن بوده تا به ارزیابی عملکرد سازمان‌های مذکور در جهت کاهش فقر زنان سرپرست خانوار در شهر ساری بپردازد.

روش: در این مطالعه، با استفاده از روش‌شناسی کیفی و فنون مشاهده و مصاحبه با اطلاع‌رسان‌ها و ۲۵ نفر از افراد تحت پوشش این دو سازمان، در کنار مطالعه اسناد و مدارک به گردآوری داده‌ها پرداخته شد؛ سپس با روش تحلیل تماتیک با موضوعی، داده‌ها و یافته‌های گردآوری‌شده مورد تحلیل قرار گرفتند.

یافته‌ها: در خلال تحلیل داده‌ها، ۸ مقوله عمده برگرفته از عملکرد دو سازمان مذکور شناسایی شدند که عبارتند از: تعاریف پروبلماتیک، موازی‌کاری نهادها، هدف‌سازی کوتاه‌مدت، غلبه نگرش حمایتی، رواج وابستگی و بی‌تحریکی، تلقی ساختاری از فقر، نارسایی اعتبارات خرد، انبساط سازمان و رواج فرهنگ فقر. مقوله‌های استخراج‌شده در بخش برآیند در قالب یک الگوی موضوعی با عنوان «چالش‌های عملکردی سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد» ارائه شده‌اند.

نتایج: نتایج این پژوهش کیفی نشان داد که با وجود تلاش‌های فراوان این دو سازمان حمایتی، بسیاری از اهداف و شاخص‌های کاهش فقر در میان زنان سرپرست خانوار برآورده نشده است؛ نگاه ساختاری به فقر، تمرکز بر انبساط سازمانی، عدم تعریف اهداف بلندمدت معطوف به فقرزدایی، حمایت‌های جزئی و کم‌تأثیر، کم‌توجهی به ابعاد ذهنی و فرهنگی تولید و بازتولید فقر و فرهنگ مرتبط با آن از جمله موانع دستیابی این سازمان‌ها به کاهش مؤثر فقر هستند. بر همین اساس، پژوهش حاضر بر تغییر ژرف در نگاه کنونی به فقر و بازتعریف بسیاری از ابعاد و سیاست‌های مرتبط با آن تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: ارزیابی کیفی عملکرد، بهزیستی، کمیته امداد، فقر زنان سرپرست

خانوار، شهر ساری، تحلیل تماتیک

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۱/۶/۲۶

* دکتر جامعه‌شناس، دانشگاه بوعلی سینای همدان <a_mohammadpur@yahoo.com> (نویسنده مسئول)

** دکتر جامعه‌شناس، دانشگاه شهید باهنر کرمان

*** کارشناس ارشد مردم‌شناسی

مقدمه

در اوایل قرن بیستم چند تحول عمده شکل گرفت که به عمیق شدن نوع نگاه نسبت به همه جامعه، از جمله فقرا، منجر شد. جنگ جهانی اول و کشته شدن میلیون‌ها نفر در پی آن، رکود بزرگ در دنیای سرمایه‌داری و تورم و قحطی ناشی از آن، همچنین جنگ جهانی دوم از جمله اتفاقاتی بود که باعث شد این تفکر به وجود آید که افراد می‌توانند قربانی نظام‌های اجتماعی خود باشند. به این ترتیب، بحث حقوق شهروندی مطرح می‌شود و به تدریج پایه‌های دولت رفاه شکل می‌گیرد. مبنای همه این‌ها، نوعی تغییر نگاه نسبت به آسیب دیدگان اجتماعی و فقرا و تحول مفهومی نسبت به آن است که به دنبال آن کم‌کم دولت‌ها نسبت به حداقل رساندن این آسیب‌ها مسئول می‌شوند و سیاست‌هایی را شکل می‌دهند. از سوی دیگر، تحقق دسترسی‌های برابر در فرصت‌های اجتماعی و توزیع عادلانه درآمدها و کاهش فاصله طبقات اجتماعی مهم‌ترین کارکرد حاکمیتی دولت‌ها و نمود اصلی تعهد آن‌ها برای بهبود شرایط اجتماعی ملت‌های خود تلقی شده که با اعتماد و مشروعیتی که شهروندان برای فعالیت‌های حکومت قائل هستند، ارتباطی تنگاتنگ دارد (راغفر، ۱۳۸۶).

در سال‌های پایانی سده بیستم، برخی از فرآیندها از قبیل جهانی شدن، رشد اقتصاد نوین جهانی و تضعیف دولت رفاه در کنار جریان‌های فکری و فرهنگی هم‌چون نقد نظام‌های سیاسی و اقتصادی و الگوهای رایج توسعه اقتصادی، فقرزدایی و رفاه اجتماعی را به چالش کشیدند (قانع‌ی راد، ۱۳۸۴).

نابرابری و فقر در همه جوامع، اعم از بزرگ یا کوچک، توسعه یافته یا در حال توسعه و حتی عقب‌مانده (خواسته یا ناخواسته) وجود داشته و دارد. در حقیقت، پدیده فقر از دیرباز با انسان همراه بوده و از مسائل اساسی در جوامع و فرهنگ‌های شناخته شده بشری است. با صنعتی شدن کشورها به نظر می‌آمد که این معضل برطرف شود، اما به دنبال انقلاب صنعتی و مهاجرت از روستا به مناطق شهری و صنعتی فقر و نابرابری به وجه بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی‌های اجتماعی و سیاسی بسیاری را موجب شد. در

سال‌های اخیر به دلیل گسترش اجزای سیاست‌های اقتصادی واگذاری گسترده‌تر به بخش خصوصی شاهد رشد فقر و نابرابری در بیش‌تر کشورهای جهان بوده‌ایم. به همین دلیل، این مسئله یک‌بار دیگر در کانون توجه جوامع بشری و به ویژه کشورهای در حال توسعه قرار گرفته است. «فقر یک مفهوم نسبی است؛ وضعیتی است که تنها برحسب مقایسه شرایط یک گروه از مردم با شرایط گروهی دیگر تعریف می‌شود. مسئله‌ای که پیرامون فقر وجود دارد این است که مقیاس‌هایی که توسط یک فرد برای مقایسه جمعیت‌ها به کار گرفته می‌شود به یک سری از فرضیات، پیرامون استانداردهای مناسب زندگی - که برخی استفاده می‌کنند و برخی دیگر فاقد آن هستند - منجر می‌شود» (ازکیا، ۱۳۸۱).

در ایران بیش‌ترین اقدامات حمایتی دولت به منظور گسترش عدالت اجتماعی برای حمایت از اقشار محروم و آسیب‌پذیر جامعه به‌ویژه زنان سرپرست خانوار از طریق سازمان‌های کمیته امداد امام‌خمينی (ره) و بهزیستی صورت می‌پذیرد و دولت و متولیان امر همواره در صدد برآمده‌اند با تدوین مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی و بهره‌گیری از مکانیسم‌های اقتصادی این اهداف و آرمان‌ها را به فعلیت درآورند. در این بخش، مجموعه‌ای از خدمات و فعالیت‌های غیر بیمه‌ای و بیمه‌ای ارائه می‌گردد که هدف آن حمایت از خانوارها و افرادی است که به دلایل مختلف از جمله مشکلات معیشتی، جسمی، ذهنی و روانی فاقد توانایی‌های لازم برای اداره زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی خود می‌باشند. اما میزان اثربخشی عملکرد این سازمان‌ها کم‌تر در بوتۀ نقد و ارزیابی قرار گرفته است. پژوهش حاضر با همین دغدغه در پی آن است تا عملکرد این سازمان‌ها را در شهر ساری مورد بررسی قرار دهد.

سازمان کمیته امداد در شهر ساری به جهت مرکزیت استان مازندران و وسعت آن و نیز به علت حجم زیاد افراد تحت پوشش به دو منطقه ۱ و ۲ تقسیم شده است، که هر یک از این مناطق بخش‌هایی از حوزه شهری و روستایی را تحت پوشش دارند. بررسی و شناخت محرومیت‌های زنان سرپرست خانوار و تبیین و تأمین نیازهای حمایتی، معیشتی،

فرهنگی و ارتقای سطح زندگی آن‌ها در حد امکان یکی از اصلی‌ترین اهداف کمیته امداد عنوان شده است. سازمان بهزیستی شهرستان ساری نیز برابر وظایف تعریف شده، اموری چون رسیدگی به امور معلولین و بازتوانی آن‌ها، شناسایی و بازتوانی معتادین، شناسایی و حمایت از کودکان بی‌سرپرست یا بدسرپرست، مداخله در بحران‌های خانوادگی، مشاوره و... حمایت از زنان سرپرست خانوار و افراد تحت تکفل آن‌ها را نیز بر عهده دارد. اهمیت انتخاب شهر ساری جهت انجام پژوهش حاضر از این جهت است که استان مازندران همواره یکی از محروم‌ترین استان‌های کشور بوده و فقر و محرومیت خود را در طول سالیان دراز در پس چهره طبیعت زیبای استان مخفی نموده و کم‌تر توجهی به فقر و محرومیت مردم این استان به طور عام و مسائل مربوط به زنان سرپرست خانوار مازندران به طور خاص شده است. نگاهی به آمارهای سازمان‌های کمیته امداد و بهزیستی نیز با تأیید این امر در مقایسه با استان‌های دیگر، نشان از آن دارد که در میان شهرهای استان مازندران، شهرستان ساری به عنوان مرکز استان همواره بیش‌ترین تعداد مددجویان و به ویژه زنان سرپرست خانوار را به خود اختصاص داده است. مطابق سالنامه آماری سال ۱۳۸۸ کمیته امداد امام خمینی (ره)، در پایان سال ۱۳۸۸ در مجموع تعداد ۲۷۰۰۲ زن سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته امداد استان مازندران بوده‌اند که در مجموع ۵۱۵۴۳ نفر را تحت سرپرستی داشته‌اند. در این میان شهرستان ساری با تعداد ۷۰۰۸ زن نفر زن سرپرست خانوار بیش‌ترین تعداد را در میان سایر شهرهای استان مازندران به خود اختصاص داده است که این تعداد زن ۱۳۱۰۷ نفر را تحت سرپرستی قرار داده‌اند (سالنامه آماری سال ۸۸ کمیته امداد). همان‌طور که مشاهده می‌شود تقریباً یک چهارم زنان سرپرست خانوار مازندران در مرکز استان زندگی می‌کنند.

همچنین در پایان سال ۱۳۸۸ در مجموع تعداد ۵۰۳۱ زن سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی استان مازندران بوده‌اند که از این میان تعداد ۲۸۲۴ نفر قابل بازتوانی و تعداد ۲۲۰۷ نفر از آن‌ها غیر قابل بازتوانی تشخیص داده شده‌اند.

زنان سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی مازندران در پایان سال ۱۳۸۸ به تفکیک علت مددجویی

درصد	تعداد	علت مددجویی
۳۵٪	۱۷۴۳	فوت همسر
۴۷٪	۲۳۵۱	از کار افتاده
۰۷٪	۲۶	همسر زندانی
۰۹٪	۱۳۵	همسر متواری
۱۶٪	۷۸۱	مطلقه
۰۴٪	۱۰	سایر
۱۰۰٪	۵۰۳۱	جمع کل

منبع: دفتر معاونت امور اجتماعی بهزیستی استان مازندران

اهمیت و اهداف مطالعه

مسئله فقر در ایران از ابعاد مختلفی مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است. با بررسی مطالعات صورت گرفته در مورد پدیده فقر در ایران چه از منظر روش‌شناختی و چه کاربردی مشاهده می‌شود که علی‌رغم تمامی دستاوردهای علمی و نظری در این حوزه، کشور ما هنوز در نوع مواجهه و حل این معضل اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی چندان موفق نبوده و با چالش‌های بسیاری روبه‌روست. فقدان یک اراده ملی برخاسته از درون دولت، ملت، بخش خصوصی و نهادهای مدنی موجب گردیده که نحوه برخورد با این پدیده، به دلیل عدم اجماع در میان صاحب‌نظران از فقر و به دنبال آن وجود توصیه‌ها و رهنمودهای متفاوت و بعضاً متعارض و اتخاذ روش‌های ناکارآمد در رفع فقر، پیچیده‌تر شده و حل آن طولانی‌تر شود (ارایی، ۱۳۸۴). برقراری عدالت اجتماعی مستلزم تحقق امنیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، افزایش امید به آینده در مردم و تأمین معاش و حفظ هویت آحاد جامعه است. به این منظور، مطالعه وضعیت فقر و تدوین برنامه‌هایی به منظور کنترل و کاهش آن از اهمیت بسیار برخوردار است. در نظام‌های اقتصادی مختلف، الگوهای برای مبارزه با فقر و کاهش آن پیش‌بینی شده است. الگوی سوسیالیستی، الگوی

توسعه انسانی، الگوی کلاسیک و الگوی نئوکلاسیک، هر کدام با رهیافت‌های متفاوتی به پدیده فقر و راه‌حل کنترل و کاهش آن پرداخته‌اند (قاسمیان، ۱۳۸۴). به دلیل ماهیت پیچیده و چندبعدی فقر در منابع و پژوهش‌های انجام شده، تعاریف متفاوتی برای فقر ارائه شده است، اما همه به نوعی به هنجاری بودن مقوله فقر تأکید دارند و معتقدند تنها با تعاریف از پیش تعیین شده می‌توان فقیر را از غیرفقیر جدا نمود. یعنی فقر همیشه حاکی از مقایسه‌ای بین یک مشاهده و یک شرط از پیش تعیین شده است. علت این تفاوت‌ها را نیز می‌توان نخست ناشی از نوع تفکر در مورد فلسفه وجودی انسان، نقش اجتماعی او، برداشت از مفهوم عدالت اجتماعی، باور به اصالت جمع یا اصالت فرد، شرایط زیست‌بومی و امثال آن و دوم نیازهای متنوع انسانی دانست که فقدان هر یک منجر به تعریف جدیدی از فقر می‌شود. نیازهای انسانی برحسب شرایط زمانی، مکانی، مرحله پیشرفت و تمدن، شرایط فنی و سطوح فرهنگی و غیره تغییر می‌یابند (راغفر، ۱۳۸۶).

ارزیابی عملکرد سازمان‌ها یکی از مسائل مورد توجه تمامی سازمان‌های بزرگ به‌شمار می‌رود. یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها که در بحث عملکرد سازمان‌ها مطرح می‌شود این است که در طی دوره زمانی معین تا چه حد هر یک از سازمان‌ها توانسته‌اند مطابق با انتظارات عمل کنند؟ (عباس‌پور، ۱۳۸۷). یکی از شیوه‌های ارزیابی، سنجش «اثربخشی سازمانی»^۱ است. این امر بر مبنای میزان موفقیت سازمان در دستیابی به هدف‌های پیش‌بینی شده سنجیده می‌شود. ارزیابی عملکرد را می‌توان فرآیندی دانست که به وسیله آن کار کارکنان در فواصل معین و به‌طور رسمی، مورد بررسی و سنجش قرار می‌گیرد (سعادت، ۱۳۸۶).

کاربردهای مختلف اطلاعات و نتایج حاصل از ارزیابی عملکرد را می‌توان در سه سطح سازمانی، گروهی و فردی تقسیم‌بندی کرد. در سطح سازمانی می‌توان از نتایج حاصل از ارزیابی عملکرد برای بازنگری در هدف‌های سازمان، نظام ساختاری، نظام کنترلی، نظام ارتباطی، نظام فرهنگ‌سازی، نظام رهبری، بهبود اثربخشی و کارآمدی و تعیین مشکلات و

1- organizational effectiveness

ضرورت تحول و تغییر در سازمان بهره گرفت.

همان‌گونه که در بخش مقدمه ذکر شد، مهم‌ترین سازمان‌های حمایتی کشور در جهت حمایت از زنان فقیر سرپرست خانوار و کاهش محرومیت آن‌ها که هزاران نفر از این افراد را تحت پوشش خود دارند، سازمان‌های کمیته امداد و بهزیستی هستند. اما مسئله مهم اینجاست که این سازمان‌ها تا چه حد توانسته‌اند به اهداف خود در زمینه کاهش فقر یا آنچه اغلب فقرزدایی خوانده می‌شود، دست یابند؟ آیا سیاست‌های حمایتی در این زمینه مثرتر بوده یا خود به بازتولید فقر منجر شده‌اند؟ آیا عملکرد این سازمان‌ها به کاهش تعداد فقرا انجامیده است؟ ارزیابی مددکاران این سازمان‌ها و افراد تحت پوشش از سیاست‌های این سازمان‌ها چیست؟ هدف این پژوهش با در نظر گرفتن این مسائل، این است که به ارزیابی عملکرد سازمان‌های مذکور در جهت کاهش فقر در میان زنان سرپرست خانوار تحت پوشش در شهر ساری بپردازد. دو سازمان مذکور گرچه از برخی جهات با هم تفاوت دارند، اما تشابهات عملکردی متعددی با هم داشته و جمعیت هدف آن‌ها عموماً از مشخصه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی یکسانی برخوردارند.

پیشینه مطالعاتی

در این بخش، به معرفی چند پژوهش مرتبط با موضوع به‌طور خلاصه می‌پردازیم. حسن‌زاده، ازوجی و قویدل (۱۳۸۵) در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی آثار اعتبارات خُرد در کاهش فقر و نابرابری‌های درآمدی» ضمن تعاریف متفاوت اعتبارات خُرد و همچنین ارتباط میان آن و کاهش فقر و نابرابری‌ها، تأثیر اعتبارات خُرد اعطایی در سال‌های ۱۳۸۲-۱۳۸۰ بر کاهش فقر و افزایش درآمد سرانه بین استان‌های کشور را بررسی کرده‌اند. روش مورد استفاده، مدل ادغام داده‌ها (پانل دیتا) در ۲۸ استان کشور و برای سال‌های مدنظر بوده که با استفاده از متغیر نسبت تسهیلات قرض‌الحسنه به کل تسهیلات (به‌صورت جایگزین متغیر اعتبارات خُرد)، تأثیر این متغیر بر درآمد سرانه (به‌صورت

شاخص کاهش نابرابری‌ها و فقر) نشان داده شده است. نتایج بیان گر این بوده که اعتبارات خُرد در صورتی می‌تواند به کاهش فقر بیانجامد که اولاً طبقات گوناگون فقر شناسایی؛ و ثانیاً این اعتبارات برای ایجاد اشتغال باشد. به عبارت دیگر، کاهش فقر از طریق اعطای اعتبارات خُرد فقط از طریق ایجاد اشتغال و برابری فرصت‌های شغلی امکان‌پذیر است.

ارایی (۱۳۸۴) در مطالعه‌ای با عنوان «آسیب‌شناسی برنامه‌های فقرزدایی در ایران» علل ناکامی و ناکارآمدی ریشه‌کنی فقر در ایران را با بررسی مباحث مختلفی چون رویکردهای مختلف در حل فقر، گذشته و سابقه فقر در ایران، بررسی سیاست‌های کلان کشور در فقرزدایی مورد توجه قراردادده و نشان می‌دهد به دلایل بسیاری از جمله تعارض و عدم انطباق نظریه و عمل مسئله فقرزدایی در ایران با موفقیت قابل توجهی همراه نخواهد بود. محقق در نهایت ضرورت تشکیل کمیته ملی فقرزدایی با عضویت نمایندگان از دولت، بخش خصوصی و نهادهای مدنی جهت سامان‌دهی برنامه‌های فقرزدایی در ایران را یادآور می‌شود.

مطالعه دیگری با عنوان «فقر و نابرابری درآمد در ایران» توسط هادی زنوز (۱۳۸۴) انجام شده است. در این مطالعه با مرور تاریخ تحولات اقتصادی ایران در سده بیستم میلادی نشان داده شده که چگونه قدرت سیاسی از طریق توزیع رانت و نیز از طریق اعمال قدرت سیاسی، در ایجاد طبقات جدید اجتماعی و امحای طبقات دیگر و نیز تضعیف و تقویت آن‌ها ایفای نقش کرده است. در این مطالعه به استناد قانون اساسی راهبردهای دوگانه جمهوری اسلامی برای مبارزه با فقر و نابرابری اجتماعی مشخص و مورد ارزیابی قرار گرفت و نشان داده شد که راهبرد اول یعنی امحای نظام سرمایه‌داری و ایجاد یک اقتصاد مبتنی بر عدل و قسط راه به جایی نبرده و مجدداً اقتصاد ایران شاهد سر برآوردن نظام سرمایه‌داری متکی بر رانت‌های دولتی بوده است. راهبرد دوم، یعنی گسترش عدالت توزیعی از طریق توسعه آموزش و بهداشت رایگان، توجه به توسعه روستایی، گسترش نظام تأمین اجتماعی و کمک‌های حمایتی دولت در کاهش فقر و نابرابری اجتماعی مؤثر افتاده ولی این راهبرد به صورتی اجرا شده که خود موجب اتلاف منابع

درخور توجه، کاهش کارآیی اقتصادی و بی‌عدالتی بین‌نسلی شده است. در اینجا نشان داده شده که در دوره بعد از انقلاب، نابسامانی اقتصادی ناشی از جنگ و تحریم اقتصادی، رشد سریع جمعیت و نرخ‌های تورم بالا موجب آسیب‌پذیری اقشار تهی‌دست و افزایش نابرابری اجتماعی شده است.

قانونی‌راد (۱۳۸۴) در مطالعه‌ای با رویکرد توسعه اجتماعی به برنامه‌های فقرزدایی و رفاه اجتماعی پرداخته است. اولین بخش این مطالعه به طرح زمینه‌های تاریخی و مفهومی رویکرد توسعه اجتماعی می‌پردازد و بخش دوم آن مفهوم فقرزدایی و رفاه اجتماعی با بنیان‌های محله‌ای را مطرح می‌کند که گسترش رویکرد توسعه اجتماعی به سطوح ملی و به ویژه در مناطق شهری می‌باشد. در این بخش مقولات توسعه اجتماعی محور، کاربرد توانمندی‌ها و دارایی‌های محلی برای فقرزدایی و تأمین رفاه، مناسب‌سازی خدمات رفاهی، کار داوطلبانه در اجتماع محلی و مراکز رفاهی اجتماع محور مورد بحث قرار گرفته‌اند. بخش سوم نیز با ارزیابی قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تأثیرپذیری این قانون از رویکرد توسعه اجتماعی در سیاست‌ها و مواد قانونی مربوط به فقرزدایی و رفاه اجتماعی را آشکار می‌کند. محقق در نتیجه‌گیری از مباحث مطرح شده، بر ضرورت‌های گسترش رویکرد توسعه اجتماعی در فقرزدایی و سامان‌دهی نظام رفاه اجتماعی در ایران تأکید کرده است.

رویکردهای نظری تحقیق

در این بخش، ابتدا به رویکردهای اجتماعی مرتبط با فقر اشاره شده و سپس به مرور نظریات مرتبط با ارزیابی سازمان‌ها می‌پردازیم.

رویکردهای اجتماعی

به طور کلی در رویکردهای اجتماعی مربوط به فقر سه دیدگاه نظری در باب فقر عنوان شده‌اند که عبارتند از: چشم‌انداز فرهنگی، چشم‌انداز موقعیتی و چشم‌انداز ربطی. براساس دیدگاه چشم‌انداز فرهنگی، فقرا و محرومین از الگوهای رفتاری و ارزشی خاصی پیروی می‌کنند که با الگوهای موجود در جامعه و فرهنگ غالب متفاوت است. این الگوها و ارزش‌ها به مرور از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به شکل‌گیری یک «خرده فرهنگ» منجر می‌گردد. خصلت‌ها و ویژگی‌های این خرده فرهنگ به گونه‌ای است که سبب می‌شود افراد وابسته به این خرده فرهنگ شرایط خاصی را داشته باشند که با طبقه و شرایط اقتصادی آن‌ها در ارتباط است (افروغ، ۱۳۷۹). در این نگرش، دیدگاه‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: دیدگاه «فرهنگ فقر» اسکار لوئیس^۱ و دیدگاه «منش ناقص» شیلر^۲.

از نظر لوئیس، فرهنگ فقر مجموعه‌ای به هم پیوسته از ویژگی‌های خانوادگی، رفتاری، نگرشی و شخصیتی است که فقرا در طول زندگی خویش در شرایط نامساعد مالی به آن عادت کرده و با آن سازگار شده‌اند که حاصل این مجموعه، ارزش‌های فرهنگی است که از نسلی به نسلی منتقل شده است. این فرهنگ بیش‌تر در جوامعی دیده می‌شود که به سرعت دگرگون می‌شوند و بر گروه‌های فرودست جامعه حاکم می‌گردد. فرهنگ فقر نوعی شیوه زندگی است که از راه یادگیری در خانواده و اجتماعی شدن از نسلی به نسلی انتقال می‌یابد و به‌سان هر فرهنگ دیگر الگوهای زندگی و ارزشی خاصی دارد و راه‌حلی برای مشکلات این گونه جوامع در اختیار خانواده می‌گذارد. الگوی فرهنگی فقر «هرتسون» روایت دیگری از همین نظریه است. طبق این دیدگاه، به‌جای سرزنش نظام اجتماعی و دگرگونی بنیان‌های آن، باید ارزش‌های فرهنگی فقرا را سرزنش کرد و آن ارزش‌ها را دگرگون نمود (علوی تبار، ۱۳۷۷). از نظر شیلر، فقر نتیجه طبیعی نقایص فردی در اشتیاق و توانایی یا به تعبیر دقیق‌تر انگیزه و اخلاق کاری است. فقدان هر یک از این

1- Oscar Lewis

2- Shailer

عوامل در افراد، کم و بیش به فقر منجر می‌شود. طبق این نظریه، فقر و محرومیت در اثر بی‌انگیزه بودن افراد و نیز ناتوانی آن‌ها به وجود می‌آید؛ به عبارت دیگر، به نوعی به آن‌ها تحمیل شده و تنها لازم است شرایط و موقعیت خود را تغییر داده و از فقر و فلاکت نجات یابند که این مهم از طریق آموزش دیدن آن‌ها امکان‌پذیر است (افروغ، ۱۳۷۹).

مطابق دیدگاه چشم‌انداز موقعیتی علت فقر را باید در نیروهای بیرون از کنترل فرد جستجو کرد. فقر حاصل تبعیض و موقعیت‌هایی است که ساختار جامعه بر افراد تحمیل نموده است. «نظریه تضاد» روایت بسیار تند و حاد این دیدگاه در خصوص مسئله فقر است که مشکلات اجتماعی را ناشی از توزیع نابرابر قدرت می‌داند. نظام اجتماعی ماهیتی ناعادلانه و استثمارگرانه دارد که جامعه را به طبقات پایین و بالا تقسیم می‌کند. در عین حال، روایت معتدل‌تر آن، نظریه مرتون است که فقر و نداری را به ساخت اجتماعی - که فرصت‌ها را محدود می‌نماید - نسبت می‌دهد. به عبارت دیگر، طبقه پایین با وجود آن که به نظام فرهنگی و ارزشی خاصی تعلق دارند، اما به محدودیت‌های ساختاری محکوم می‌شوند و در تلاش هستند به گونه‌ای خود را با این شرایط سخت وفق دهند. طبق این دیدگاه، فقیر فقیرزاده است و غنی غنی‌زاده و جامعه فاقد تحرک لازم برای تقلیل این فاصله‌هاست (همان).

چشم‌انداز ربطی نیز در تلاش است تلفیقی از هر دو نظر ارائه دهد و بر آن است که فقر نه صرفاً امری درونی و نه امری بیرونی است، بلکه مقوله‌ای ربطی می‌باشد. در این دیدگاه هم کنش فردی انسان‌ها و هم نگرش دیگران به آن‌ها مطرح شده و اثبات می‌گردد که هر دوی این کنش‌ها در شکل‌گیری پایگاه اجتماعی آن‌ها مؤثر هستند. به عقیده «واکسمن» این چشم‌انداز بر پایه درک موقعیت فقر در چارچوب ساخت اجتماعی، نگرش‌ها و اعمال غیرفقیر نسبت به فقیر و تأثیرهای این نگرش‌ها و کنش‌ها بر فقر استوار است.

رویکردهای سازمانی

در بسیاری از موارد اثربخشی سازمانی به عنوان حصول هدف‌ها تعریف می‌شود. هدف‌های سازمان در واقع اموری هستند که سازمان در راه نیل به آن برنامه‌ریزی می‌کند و روش‌های خاصی را با فراهم آوردن امکانات لازم تدارک می‌بیند. اتریونی هدف سازمان را وضع یا حالت امور آینده می‌داند که سازمان برای ایجاد آن تلاش می‌کند (گلشن فومنی، ۱۳۷۹).

اندیشمندان متعدد به شیوه‌های متفاوتی نظریه‌های سازمان و مدیریت را طبقه‌بندی کرده‌اند که غالباً ۳ مکتب اصلی مدیریت علمی، مدیریت روابط انسانی و مدیریت سیستم‌ها در تمامی آن‌ها ملاحظه می‌شود. هارولد کونتز^۱ در طبقه‌بندی خود به ۶ مکتب تحت عناوین مکتب فرآیندی یا وظیفه‌ای مدیریت، مکتب تجربی مدیریت، مکتب رفتار انسانی در مدیریت، مکتب نظام اجتماعی در مدیریت، مکتب نظریه تصمیم‌گیری و مکتب کمی مدیریت اشاره کرد (رابینز، ۱۳۸۸).

اسکات نیز به ۳ مکتب مدیریتی اشاره دارد. مکتب کلاسیک‌ها که با تقسیم کار، سلسله‌مراتب، حیطه نظارت و ساختار منطقی سروکار داشتند و مکتب نئوکلاسیک‌ها که با نهضت روابط انسانی شناخته می‌شوند. مکتب سوم، مکتب سیستمی سازمان است که سازمان را هم‌چون سیستمی با متغیرهای وابسته به محیط توصیف می‌کند و آن را در سطحی بالاتر از دو مکتب قبلی قرار می‌دهد. در تفکر سیستمی، سازمان به صورت یک منظومه واحد که متشکل از اجزای مرتبط و متعامل است، در نظر گرفته می‌شود و اصل وابستگی متقابل مهم‌ترین خاصیت آن را تشکیل می‌دهد. تفکر سیستمی با توجه به عوامل درونی و بیرونی سازمان تصویر کامل‌تری را از سازمان ارائه کرد و تئوری‌های دقیق‌تری را برای تحلیل مدیریت و سازمان به دست داد (باوم و راولی، ۲۰۰۲).

ریچارد اسکات^۲ (۱۳۷۴) با در نظر داشتن سیر تحولات تاریخی، نظریه‌های سازمان و مدیریت را به ۴ گروه یا گونه تقسیم کرده است. معیار تقسیم‌بندی او دیدگاه سیستم باز و

1- H. Koontz

2- Richard Scott

بسته نسبت به سازمان و مدل‌های منطقی و اجتماعی رفتار انسان‌ها در سازمان است. در نظریه‌های گونه اول سازمان به صورت سیستمی بسته در نظر گرفته شده و رفتار انسان منطقی قلمداد می‌گردد. نظریات افرادی چون تیلور، فایول و گیلولیک در این گونه قرار می‌گیرند. در این دیدگاه، سازمان ابزاری برای نیل به اهداف از قبل تعیین شده است و رابطه سازمان با محیط بیرونی مدنظر نیست. اهداف روشن، وظایف مشخص، سلسله‌مراتب دقیق سازمانی، قانون‌مداری و سایر اصول مدیریت ارکان اصلی تفکرات این نظریات را تشکیل می‌دهند. تیلور با تخصصی کردن کارها، جدا کردن برنامه‌ریزی از اجرا و استاندارد کردن فعالیت‌ها به کمک روش‌های مطالعه کار می‌کوشید تا کارایی را در سازمان‌ها به حداکثر ممکن ارتقا دهد. مونی و رابلی^۱ با مطرح کردن اصل هماهنگی به عنوان اصلی اساسی در عملکرد متوازن و موزون سازمان و فایول^۲ با ارائه چهارده اصل مدیریت کوشیدند برای مدیریت موفق در سازمان ضوابطی را مطرح سازند که صرفاً در درون سازمان قابل تحقق بود (صبوری، ۱۳۸۰).

در نظریات گونه دوم سازمان به صورت سیستمی بسته در نظر گرفته شده و رفتار انسان ماهیت اجتماعی دارد. نظریاتی که اصطلاحاً روابط انسانی نام گرفته‌اند در این طبقه قرار دارند. در این گونه نظریه‌ها ارضای نیازهای اجتماعی و روانی، اساسی برای عملکرد بالای اعضای سازمان است. «التون مایو» پایه‌گذار و چهره شاخص در این گونه نظریه‌هاست. در نظریات نوع سوم سازمان به صورت سیستمی باز در نظر گرفته شده و رفتارها در سازمان منطقی فرض گردیده است. در این نظریه‌ها کوشش شده تا ساختار سازمانی با در نظر گرفتن نیازهای محیط شکل گیرد (بوریل و مورگان، ۱۳۸۳). چارلز پرو کوشیده است تا ساختار مناسب برای کارایی بیش‌تر در هر یک از انواع نظام‌های کاری را ارائه دهد. از نظر وی، مدیریت زمانی موفق خواهد شد که با توجه به نظام‌های کاری موجود در هر سازمان به امر برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، کنترل و هدایت بپردازد. نظریات نویسندگان گونه سوم نظریاتی

1- Mooney and Reialy

2- Fayol

است که اصطلاحاً اقتضایی نامیده می‌شوند. به عبارت ساده آن‌ها کوشیدند تا مدیریت را با اقتضاها و شرایط محیطی هماهنگ ساخته و از حالت مطلق‌گرایی خارج سازند.

گونه چهارم از نظریه‌های سازمانی و مدیریت با نگرش سیستم باز و قائل شدن به ماهیتی اجتماعی برای رفتارهای سازمانی شکل گرفته‌اند. نظریات افرادی چون می‌یر و روان^۱ تأکید بسیار بر محیط داشته و این پیش‌فرض را که سازمان‌ها رفتار و عملکردی عقلایی و منطقی دارند، شدیداً مورد تردید قرار داده‌اند. سازمان‌ها هدف اصلی خود را که بقاست، دنبال می‌کنند و سایر اهداف که در فلسفه سازمان منطقی به نظر می‌رسند، مانند کارآیی و بهره‌وری، در این میان جنبه ثانویه پیدا می‌کند. بنابراین، رفتار عقلایی و منطقی در سازمان‌ها که در گونه قبل مدنظر بود، جای خود را به نوعی رفتار اجتماعی - سیاسی می‌دهد. در چنین فضایی، تصمیم‌گیری عقلایی کاربرد چندانی ندارد. مسئله قدرت و استفاده از آن در سازمان نیز در نظریه‌های گونه چهارم جایگاه ویژه‌ای داشته، پیچیدگی‌های آن مورد کنکاش قرار گرفته‌است (اسکات، ۱۳۷۴).

از میان دیدگاه‌های مطرح شده در دو حوزه فوق، تحقیق کیفی حاضر با در نظر گرفتن معیار «زاویه‌بندی نظری^۲ دنزین» چشم‌انداز فرهنگی را برای مطالعه فقر و رویکرد سیستمی را برای ارزیابی عملکرد سازمان‌ها برگزیده است. اهمیت اتخاذ چشم‌انداز فرهنگی از آن جهت است که نگاهی به مطالعات انجام شده در این حوزه نشان می‌دهد که محققان عمدتاً با دیدگاه‌های کمی‌گرایانه و اثباتی به مطالعه فقر پرداخته و شاید بتوان نادیده گرفتن نقش فرهنگ و عاملیت افراد را از نقاط ضعف اساسی این مطالعات دانست. وضعی که موجب شده همواره در این نوع پژوهش‌ها فقرا در میان جداول، فرمول‌ها، اعداد و ارقام گم شده و تحقیق در حد نوعی گردهم‌آیی فرمول‌های ریاضی تنزل پیدا کند. انتخاب رویکرد سیستمی

1- Meyer and Rowan

۲- منظور دنزین از زاویه‌بندی نظری (Theoretical Triangulation) استفاده از نظریه‌ها یا رویکردهای متعدد نظری جهت تحلیل و تفسیر نتایج است.

سازمان نیز از آن‌رو است که سازمان را هم‌چون سیستمی با متغیرهای وابسته به محیط توصیف می‌کند. سازمان‌هایی چون کمیته امداد و بهزیستی را نمی‌توان مانند جزیره‌های جدا از هم و نیز جدا از دیگر سازمان‌ها یا مؤلفه‌ها و متغیرهای محیطی در نظر گرفت. همان‌گونه که تعامل میان اجزای درونی این سازمان‌ها نیز حائز اهمیت فراوان است.

روش‌شناسی تحقیق

در تحقیق زاویه‌بندی کیفی حاضر از ترکیب روش‌های مصاحبه عمیق و مصاحبه با مطلعین در کنار مشاهده مستقیم و مشارکتی و نیز مطالعه اسناد و مدارک که از جمله روش‌های غیرمصدع یا غیرواکنشی محسوب می‌شوند، برای گردآوری داده‌ها استفاده شده است. روش نمونه‌گیری در این مطالعه از راهبرد نمونه‌گیری هدفمند استفاده شده است. تعداد نمونه‌های انتخاب شده در این مطالعه ۲۵ نفر بودند که ۱۵ نفر از آن‌ها را مددکاران و پرسنل بهزیستی و کمیته امداد و ۱۰ نفر را افراد تحت پوشش تشکیل می‌دادند. مصاحبه با این نمونه‌ها یا در اصطلاح کیفی دروازه‌بانان - مطلعین، تا آنجا ادامه یافت که محققان به مرحله اشباع نظری دست یافتند. اشباع نظری معیاری است برای تعیین تعداد نمونه‌ها که براساس آن محقق تا جایی مصاحبه‌ها را ادامه می‌دهد که پاسخ به سؤال‌های عمده تحقیق اشباع شده یا داده‌های جدیدی در فرآیند گردآوری داده‌ها تولید نشود. این فرآیند را نمونه‌گیری نظری می‌خوانند که به دنبال نمونه‌گیری هدفمند می‌آید. برای تحلیل و تفسیر داده‌ها از شیوه تحلیل تماتیک یا موضوعی استفاده شد که از متعارف‌ترین و پرکاربردترین روش‌های تحلیل داده‌های کیفی است (محمدپور، ۱۳۸۹). تحلیل تماتیک عبارت از تحلیل مبتنی بر استقرای تحلیلی که طی آن محقق از طریق طبقه‌بندی داده‌ها و الگویابی درون‌داده‌ای و برون‌داده‌ای به یک سنخ‌شناسی تحلیلی دست می‌یابد. به عبارت دیگر، تحلیل تماتیک عبارت است از عمل کدگذاری و تحلیل داده‌ها با این هدف که داده‌ها چه می‌گویند. این نوع تحلیل به دنبال الگویابی در داده‌هاست. زمانی که الگویی از داده‌ها

به دست آمد، باید حمایت موضوعی از آن صورت گیرد. به عبارتی، تم‌ها از داده‌ها نشأت می‌گیرند (محمدپور، ۱۳۸۸؛ توماس و هاردن، ۲۰۰۸).

در این پژوهش همان‌طور که گفته شد، با استفاده از شیوه نمونه‌گیری هدفمند با ۲۵ نفر از مطلعین مصاحبه شد و با توجه به نمونه‌گیری نظری، معیار اشباع داده‌ها برآورده شد. داده‌های گردآوری شده با استفاده از روش تحلیل تماتیک، دسته‌بندی، سازمان‌دهی و مقوله‌بندی شده و مقوله‌های عمده استخراج شدند؛ سپس، مقوله‌ها با ارجاع و استناد به داده‌های مصاحبه‌ای و مشاهده‌ای تفسیر شده و در نهایت در قالب یک الگوی موضوعی ارائه شدند.

یافته‌ها

پس از انجام مصاحبه عمیق و باز با ۱۵ نفر از مطلعین کلیدی (مددکاران و پرسنل سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد) و ۱۰ نفر از زنان تحت پوشش این نهادها و تحلیل داده‌های پژوهش، ۸ مقوله عمده استخراج شدند که عبارتند از: تعاریف پروبلماتیک، موازی‌کاری نهادها، هدف‌سازی کوتاه مدت، غلبه نگرش حمایتی، رواج وابستگی و بی‌تحریکی، تلقی ساختاری از فقر، نارسایی اعتبارات خرد و انبساط سازمان و رواج فرهنگ فقر. مقوله‌های استخراج شده در بخش برآیند در قالب یک الگوی موضوعی با عنوان «الگوی ارزیابی عملکرد سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد» ارائه شده‌اند. حال به توصیف و تحلیل تم‌های هشت‌گانه مذکور با استناد به برخی مصاحبه‌های صورت گرفته با مطلعین کلیدی و زنان تحت پوشش و همچنین اسناد و مدارک پرداخته می‌شود.

تعاریف مشکل‌دار

اولین مسئله این است که استاندارد و تعریف مشخصی برای پدیده فقر در کشور وجود ندارد و این دو سازمان هم که از متولیان اصلی مبارزه با فقر هستند، تعریف مشخصی را از

واژه‌هایی مانند فقر یا محرومیت، فقیر، نیازمند یا محروم، فقرزدایی یا محرومیت‌زدایی ندارند. اگر بپذیریم که شناخت مقدمه عمل آگاهانه است، باید بدانیم که رسیدن به یک تعریف مشخص از واژگان و اصطلاحات نیز از مقدمات شناخت است. در دستورالعمل شناسایی و حمایت نیازمندان کمیته امداد مصوب سال ۱۳۸۲ بخشی به عنوان تعریف مفاهیم اصلاً وجود ندارد. اما در دستورالعمل سازمان بهزیستی آمده است که «فرد نیازمند به کسی گفته می‌شود که به دلیل آسیب‌های جسمی، روان‌شناختی و اجتماعی (دائم یا موقت) قادر به تأمین هزینه‌های زندگی خویش نبوده و اعضای خانواده یا افراد دیگر نیز مسئولیت قانونی برای تأمین معاش وی نداشته باشند». در تعریف خانواده نیازمند نیز آمده است که خانواده‌ای که سرپرست آن به همان دلایل فوق قادر به تأمین نیازهای اساسی خود و افراد تحت تکفل نباشد. سؤال اینجاست که آیا فردی که سالم است، اما قادر به تأمین هزینه‌های زندگی خود نیست را نباید نیازمند دانست؟ آیا خانواده‌ای که سرپرستش به هر دلیلی قادر به تأمین هزینه‌ها نیست، اما یکی از اعضای خانواده - مثل همسر - شاغل بوده و قادر به تأمین هزینه‌هاست را باید نیازمند به حساب آوریم؟ آیا خانواده‌ای که سرپرست آن سالم اما بیکار است را نباید نیازمند دانست؟

یکی از مطلعین کمیته امداد در پاسخ به این که در معاونت فرهنگی، چه کارهایی انجام می‌شود، می‌گوید:

«حدود ۱۵۰۰ دانشجوی و دانش‌آموز تحت پوشش ما هستند که برای آن‌ها کلاس‌های آموزشی و اردوهای سیاحتی زیارتی برگزار می‌کنیم، در شروع سال تحصیلی به بعضی‌ها کیف و لوازم تحریر هم می‌دهیم. به دانشجویان هم کمک هزینه تحصیلی می‌دهیم. البته آموزش به خانواده‌ها هم داریم.»

چه آموزش‌هایی داده می‌شود؟

«به آن‌ها آموزش‌های عقیدتی، بهداشتی و رفتاری داده می‌شود.»

به همه اعضای خانواده؟

«خیر. آموزش‌ها فقط به زنان و بچه‌ها داده می‌شود، چون بیش‌تر افراد تحت پوشش زن هستند. به دختران جوان هم آموزش قبل از ازدواج داده می‌شود که یکی از شرایط دریافت جهیزیه از طرف کمیته امداد است.»

همان‌طور که ملاحظه شد، نبود تعاریف مشخص یا ناقص در عمل راه‌کارهای نامناسب را نیز به دنبال خواهد داشت. حتی در مورد واژه‌هایی مانند فرهنگ نیز نه تنها درک درستی وجود نداشته، بلکه به فعالیت‌هایی چون اردو و آموزش‌های درسی و بهداشتی آن هم برای بخشی از افراد تحت پوشش تقلیل داده شده است. واقعیت این است که اگر ما فقر را به خوبی تعریف کنیم، در واقع به علت‌شناسی و تبیین موضوع پرداخته‌ایم. تبیین در بطن خود، راهکارها را نیز به همراه دارد.

موازی کاری نهادها

مسئله دیگر در مورد فعالیت سازمان‌های متصدی امر فقرزدایی این است که به نام فقرا، دستگاه‌ها و نهادهای متفاوتی چون بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد، کمیته امداد امام خمینی (ره)، سازمان بهزیستی، دستگاه‌های دولتی، خصوصی و خیریه دیگر که هر یک به نوعی وظیفه خود را مقابله با محرومیت می‌دانند، فعالیت می‌کنند اما این که کدام یک متولی اصلی حمایت از فقرا هستند، مشخص نیست. حتی وزارت رفاه و تأمین اجتماعی نیز نمی‌تواند این ادعا را داشته باشد که منابع مقابله را با فقر به طور کلی در اختیار ندارد. سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد نیز پیوسته از کسری منابع مالی سخن به میان می‌آورند. در واقع، دستگاه‌هایی که فقرا را تحت پوشش دارند، همواره با مشکلات مالی و اقتصادی مواجه‌اند و دستگاه‌های دیگر که امکانات مالی چشمگیری دارند، وظیفه رسیدگی به مشکلات مالی فقرا را ندارند. بی‌شک، برقراری ارتباطی منطقی بین این گونه دستگاه‌ها از راه‌کارهای عملی حل فقر در کشور می‌باشد. این موازی‌کاری به ناهماهنگی سازمانی

فزآینده‌ای در جهت کاهش فقر منجر شده است.

یکی از اطلاع‌رسان‌های کمیته امداد در این زمینه می‌گوید:

«عده زیادی هستند که از چند نهاد حقوق می‌گیرند. این جا که می‌آیند می‌گویند که تنها به ما مراجعه کرده و از هیچ جای دیگری تقاضای کمک نکرده‌اند. اما تحقیقات محلی در برخی موارد خلاف این موضوع را ثابت می‌کند».

یکی از مددکاران بهزیستی نیز معتقد است:

«عدم حمایت تأمین اجتماعی باعث شده بخشی از وظایف این سازمان به عهده کمیته امداد و بهزیستی قرار بگیرد. اگر تأمین اجتماعی شرایطی را فراهم می‌کرد که می‌توانستیم با تعرفه‌های مناسب اقشار محروم، آن‌ها را تحت پوشش بیمه‌ای قرار دهیم، بسیاری از افراد از لیست ما خارج می‌شدند و روند توانمندسازی آن‌ها در واقع سریع‌تر بود».

چطور؟!

«ببینید، خانواده‌ای که درآمد ماهیانه‌اش به زحمت کفاف مخارج جاری‌اش را می‌دهد، با بیماری یکی از اعضا و درگیر شدن در فرآیند درمان به سرعت به ما برای کمک موردی مراجعه می‌کند. خیلی از خانواده‌هایی که الان تحت پوشش هستند با بیمه تأمین اجتماعی یا خدمات درمانی از پوشش خارج می‌شوند. یعنی، نیاز آن‌چنانی ندارند که حتماً مقرری ماهیانه دریافت کنند».

هدف‌سازی کوتاه‌مدت

مسئله دیگر در ارزیابی عملکرد سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد این است که به نظر می‌رسد بعد از شناسایی فقرا، همه راهبردهای فقرزدایی در این سازمان‌ها معطوف به انتقال آن‌ها از زیر خط فقر به بالای خط فقر یا به اصطلاح توانمندسازی‌شان می‌شود؛ در

حالی که در این جا نیز مفهوم توانمندسازی و راه کارهای آن جای بحث فراوان دارد. برای مثال، در جدول نظام حمایتی کمیته امداد در مورد مدت حمایت از گروه های مختلف نیازمند آمده است که در مواردی که سرپرست خانواده از کارافتاده کم تر از ۶۰ سال باشد یا در موارد بیماری سرپرست مدت حمایت حداکثر یک سال و در مورد خانواده با سرپرست فاقد صلاحیت معتاد این مدت حداکثر ۶ ماه است. این مدت در مورد متارکه همسر حداکثر سه دوره ۶ ماهه عنوان شده است. سؤال اینجاست که آیا در همین موارد ذکر شده افراد یا خانواده های تحت پوشش را می توان با طی این دوره حمایتی کوتاه مدت و با آن مبالغ اندک پرداختی «توانمند» محسوب نمود؟! اگرچه پاسخ این سؤال مشخصاً منفی است، اما محققان این پژوهش حداقل در مورد خانواده با سرپرست از کارافتاده و خانواده ای که همسر متارکه کرده است، با توجه به بازدیدهایی که در این گونه موارد از منزل این افراد نیز به عمل آورده و از وضعیت معیشتی آنها از نزدیک روبه رو شدند، تردیدی در نادرست بودن این دریافت و این سیاست حمایتی ندارند.

یکی از مددکاران کمیته امداد در این زمینه می گوید:

«متأسفانه این سیاست باعث شده بسیاری از آنهایی که به زعم ما از پوشش خارج شده اند، ۶ ماه یا یک سال بعد دوباره سر از این جا درآورند و این چرخه باز تکرار شود».

بنابراین، باید دانست که فقرزدایی، یک فرآیند بلندمدت است، نه یک اقدام مقطعی؛ لذا، برای تحقق آن باید مناسبات و روابط اجتماعی تصحیح شود و به تبع آن برنامه های متناسب طراحی و اجرا گردد.

غلبه نگرش حمایتی

سیاست ها و برنامه های دولت و سازمان های حمایتی که کمک به افراد فقیر را دنبال می کنند، عموماً مبتنی بر نگرش های حمایتی طراحی شده و به دنبال جبران نقص درآمدی

فقرا هستند. نکته مهم این است که آیا پس از نزدیک به سه دهه سیاست‌گذاری و صرف منابع تحت عنوان حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و عدم دستیابی به نتایج قابل توجه و مورد انتظار، نباید سیاست‌ها و برنامه‌های اثربخش‌تری را برای رفع فقر و محرومیت به‌کار گیریم؟ در سیاست‌های سازمان‌های حمایتی آن چه بیش‌تر به چشم می‌خورد، این است که اولویت با حمایت مالی است و فراهم کردن زمینه‌های استقلال اقتصادی و ارائه آموزش‌های لازم در این زمینه به شدت در حاشیه قرار گرفته است.

علاوه بر این، باید این نکته را نیز در نظر داشت که نوع آموزشی که به افراد داده می‌شود، نقش محوری در فرآیند توانمندسازی آن‌ها دارد. آموزش باید به گونه‌ای باشد که متناسب با نیازهای بازار و به ویژه ناظر به تقاضای آینده بازار باشد. آیا آموزش‌هایی در زمینه صنایع دستی نظیر گلیم‌بافی، جاجیم‌دوزی و از این قبیل را - با فرض بازاریابی مناسب که اغلب اوقات یکی از موضوعات پیش‌بینی نشده است - می‌توان راهکار مناسبی برای فقرزدایی دانست؟! آیا امروزه کسی با این آموزش‌ها می‌تواند زندگی مستقلی داشته باشد؟

در جریان بازدید از منزل یکی از زنان تحت پوشش بهزیستی، قالیچه‌ای در اتاق دیده می‌شد که مشخصاً نو بود. ایشان که متوجه شده بودند قالیچه توجه ما را به خود جلب کرده، گفت:

«برادر، فکر نکن وضع مان خوب است. توی این دو اتاق همه‌اش موکت
چندتکه شده پهن است. این هم دست‌بافت خودم است. با کلی زحمت آن را
بافتم. اما وقتی دیدم فروش نمی‌رود، اینجا گذاشتم».

کارهای دیگری هم بلدی؟

«بله، قبلاً جاجیم‌دوزی هم می‌کردم. اما فایده نداشت. الان کسی جاجیم نمی‌خرد.
تازه اگر هم بخواهد یا از ما نمی‌خرد، یا این‌که تا می‌بیند پول لازم هستیم، توی سر
مال می‌زند».

رواج وابستگی و بی تحرکی

غلبه نگرش حمایتی و کم توجهی به علل فقرزا و تمرکز بر معلول یا فقیر در سیاست‌های سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد موجب ترویج وابستگی و بی تحرکی به صورت‌های گاه آشکار و گاه پنهان می‌گردد. در واقع، در این دیدگاه فقرا به مثابه نیازمندی دیده شده‌اند که قیمی به نام دولت غذای آن‌ها را تأمین می‌کند.

در همین رابطه، یکی از مددکاران کمیته امداد می‌گوید:

«بعضی فکر می‌کنند دولت به آن‌ها چیزی بدهکار است و همیشه چیزی برای توزیع وجود دارد. مخصوصاً وقتی که مناسبت‌هایی مانند عید نوروز یا ماه رمضان می‌آید، مدام از این اتاق به آن اتاق می‌روند و کمک می‌خواهند. یک روز می‌گویند پول تعمیرات مسکن می‌خواهیم، روز دیگر به دنبال لوازم خانگی هستند. یک روز هم با آوردن بچه‌های خردسال خود تقاضای لباس و مداد و دفتر دارند.»

محققان در حین بازدید از منزل یکی از زنان سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی که صاحب زمین زراعی بود و چندین رأس دام نیز داشت، از او پرسیدند که چه نیازهای ضروری دارد؟ وی در پاسخ گفت:

«یک بخاری گازی بیش‌تر نداریم، حقوق کافی نیست، بن عیدی را دیر می‌دهند، لوازم منزل درخواست کردیم، کمک نمی‌کنند.»

در واقع، برخی از افراد کم‌کم در می‌یابند که با مظلوم‌نمایی و بزرگ‌نمایی مشکلات موجود از طریق عجز و لابه و حتی پوشیدن لباس‌های کهنه و فرسوده در زمان مراجعه به بهزیستی و کمیته امداد، بیش‌تر می‌توانند دل مسئولین را به رحم آورده و حداکثر استفاده ممکن را ببرند. مسئله مهم دیگر در همین رابطه این است که افراد تحت پوشش به مرور زمان و با آشنایی با دستورالعمل‌های سازمان‌های حمایتی سعی می‌کنند با پنهان‌کاری در

ارائه اطلاعات به بی‌تحرکی تداوم دهند.

یکی از مطلعین بهزیستی در پاسخ به این‌که افراد تحت پوشش تا چه حد با شما رو راست هستند، پاسخ داد:

«تا وقتی که بخواهند پولی بگیرند در مورد اجاره منزل، نیازهای روزمره، کمک‌هزینه برای تحصیل فرزندان و کلاً مواردی که برای آن‌ها به نوعی کمک سازمان را در پی داشته باشد، تا حدودی حقیقت را می‌گویند و در برخی موارد هم بزرگ‌نمایی می‌کنند. اما معمولاً در مورد دارایی‌هایشان صادق نیستند. بارها به مواردی برخوردیم که فرد تحت پوشش در زمان تشکیل پرونده برای این‌که بتواند به هر شکل ممکن تحت پوشش قرار گرفته و حقوق‌بگیر سازمان شود، خود را فردی بی‌چیز و فاقد حداقل امکانات اولیه زندگی معرفی می‌کند؛ اما وقتی برای بازدید از منزل او می‌رویم، می‌بینیم تا حد زیادی واقعیت را پنهان کرده است.»

تلقی ساختاری از فقر

وجه غالب سیاست‌های حمایتی سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد تلقی ساختاری از فقر، فروکاستن آن به عوامل اقتصادی و نادیده‌گرفتن فرهنگ فقر است. همان‌طور که اشاره شد، فرهنگ فقر مجموعه‌ای به هم پیوسته از ویژگی‌های خانوادگی، رفتاری، نگرشی و شخصیتی است که فقرا در طول زندگی خویش در شرایط نامساعد مالی به آن عادت کرده و با آن سازگار شده‌اند که حاصل این مجموعه، ارزش‌های فرهنگی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. همان‌طور که نتایج تحقیق محققان در مطالعه دیگری نشان داده است، در کنار عناصر عمومی فقر از قبیل کم‌سواد، مسئله مسکن و نظایر آن برخی از عمده‌ترین شاخص‌های فرهنگ فقر در میان افراد تحت پوشش سازمان‌های حمایتی را می‌توان مواردی چون مسئولیت‌گریزی، مشارکت‌گریزی، پنهان‌کاری، تعصب جنسیتی، آسیب‌پذیری اخلاقی، ازدواج مجدد اجباری یا ناچاری، خطرپذیری پایین و در یوزگی ذکر

کرد که بیان‌گر ماهیت چندبعدی فرهنگ فقر و شیوه تداوم آن هستند. برای مثال، یکی از مطلعین کمیته امداد در اشاره به تن‌آسایی و مسئولیت‌گریزی برخی افراد تحت پوشش در ارتباط با علت عدم استقبال از وام خود اشتغالی عنوان می‌کند:

«اول همه دنبال وام هستند، اما وقتی شرایط و بودجه‌ها آماده شد، می‌بینیم که انگار به بقالی آمده‌اند. مرتب درباره میزان و مدت بازپرداخت اقساط چانه می‌زنند. البته، در ابتدا تا حد ممکن سعی می‌کنند وام بلاعوض دریافت کنند. کم‌کم چانه‌زنی را به جایی می‌رسانند که از اقساط بیست یا سی هزار تومانی هم شانه خالی می‌کنند».

یکی از افراد مصاحبه‌شونده کمیته امداد هم درباره علت عدم استقبال از وام با وجود برخورداردی از مهارت لازم جهت اشتغال چنین خاطرنشان می‌سازد:

«حوصله کارکردن را ندارم. از دست ما که کاری بر نمی‌آید. با همین حقوق ماهیانه سازمان و کمک‌های اطرافیان یک جوری اموراتم را می‌گذرانم».

مطلع دیگری نیز از اداره بهزیستی می‌گوید:

«چندین بار مواردی داشتیم که متناسب با مهارت افراد، آن‌ها را به کارگاه‌ها یا واحدهای تولیدی و مانند آن معرفی کردیم، اما درحالی‌که در ابتدا اظهار نیازمندی شدید می‌کنند، پس از مدت کوتاهی به بهانه‌های مختلف کار را ترک کرده و بر می‌گردند توی منزل».

بنابراین، باید دانست افرادی که در محیط فقر زندگی کرده‌اند و با خلق و خوی جامعه فقیر انس گرفته‌اند به راحتی و به آسانی تغییر رویه نمی‌دهند، پس توجه صرف به ابعاد اقتصادی فقر و عدم توجه به فرهنگ فقر نتیجه‌ای جز بازتولید فقر نخواهد داشت.

نارسایی اعتبارات خرد

یکی از راه‌کارهای اصلی سازمان‌های حمایتی جهت بازتوانی افراد تحت پوشش اعطای وام‌های خوداشتغالی است، راهکاری که می‌توان از آن به عنوان اعتبارات خرد یاد کرد. تخصیص اعتبارات خرد با سازوکار مشخص، برای پدیدآوردن یک واحد کسب و کار کوچک جدید یا توسعه آن است که در حالت اول، تأمین سرمایه ثابت و در نتیجه پدیدآوردن حداقل یک فرصت شغلی برای گرداننده واحد موردنظر و در حالت دوم تأمین سرمایه در گردش و کاهش هزینه تولید را به دنبال دارد. با توجه به گروه‌های درآمدی، نخستین مسئله‌ای که باید به آن توجه کرد، چگونگی پدیدآوردن کسب و کار جدید یا توسعه آن به وسیله افراد تحت پوشش است.

یکی از مددکاران کمیته امداد درباره نحوه ارائه این وام‌ها و میزان اثربخشی این راهکار می‌گوید:

«مسئله اول بحث تأمین اعتبارات است که معمولاً به شدت از این نظر در محدودیت قرار داریم. زمان زیادی می‌برد تا این اعتبارات تأمین شوند. بحث دیگر این است که میزان آن آن‌قدر زیاد نیست که بتوان به بیش از چند نفر در هر بار وام داد.»

به نظر شما تا چه حد این وام‌ها مؤثرند؟ مواردی هم داشتید که از طریق این وام‌ها خودکفا شده باشند؟

«واقعیت این است که این وام‌ها بیش‌تر برای تقویت یک شغل اثرگذارند. یعنی شخص باید کارگاه، مغازه یا به هر حال محلی برای کسب و کار داشته باشد، ابزارهای اولیه را هم در اختیار داشته باشد تا این وام بتواند کمکی برای او محسوب شود، که مواردی از این دست افراد را همین الان هم داریم که خودکفا شده‌اند. در غیر این صورت، جز در موارد معدودی آن هم بیش‌تر برای خانم‌هایی که مثلاً خیاطی بلدند و در خانه کار می‌کنند و ابزار آن‌چنانی نمی‌خواهند، در باقی موارد به ویژه برای مردان نمی‌توان توقع ایجاد شغل با این مبالغ را داشت.»

یکی از زنان تحت پوشش نیز که از این وام یکبار استفاده کرده است، می‌گوید:

«بعد از کلی بیا و برو به سازمان و کلی خواهش و تمنا یک وام ۵ میلیون تومانی به من دادند».

خب وام به درد شما خورد؟

«نه آقا، فکر می‌کنید با ۵ میلیون می‌شود هم پول پیش اجاره مغازه را داد و هم ابزار کار تهیه کرد؟»

بعد چه شد؟

«هیچی برادر من، یک چند ماهی را به زحمت سرکردیم. اما دیدم از پس اجاره مغازه هم بر نمی‌آیم. تازه قسط وام و مخارج زندگی هم بود. این بود که جمعش کردم».

انبساط سازمان و رواج فرهنگ فقر

روند رو به افزایش سالانه تعداد افرادی که به هر دلیل خود را نیازمند می‌دانند به سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد نتیجه‌ای جز فریه شدن هر روزه این سازمان‌ها، افزایش سالانه پرونده‌ها، ازدحام مراجعان، کمبود پرسنل، افزایش تعداد شعبه‌ها، نارسایی اعتبارات و ترویج و تقویت فرهنگ فقر را به همراه خواهد داشت. معلوم نیست اگر این روند ادامه یابد در سال‌های آینده دولت چگونه می‌خواهد از پس تأمین اعتبار این سازمان‌ها برآید. سازمان‌هایی که به ظاهر حامی فقرا هستند، اما خود از فقیرترین سازمان‌ها به شمار می‌روند. یکی از مددکاران بهزیستی در پاسخ به این پرسش که چه رابطه‌ای میان پرونده‌های تازه تشکیل شده و آن‌هایی که از پوشش خارج می‌شوند، وجود دارد، با اشاره به فایل تازه‌ای که در گوشه اتاق کارش قرار دارد، می‌گوید:

«داخل این فایل پرونده‌های جدید ما قرار دارند. هر سال هم اضافه می‌شوند. در واقع تعداد پرونده‌های خارج شده از پوشش سالانه در مقایسه با پرونده‌های تازه

تشکیل شده بسیار ناچیزند. تازه افرادی که از فهرست خارج می‌شوند، بعدها با ترفندهای مختلف، از کانال‌های گوناگون مثل سفارش فلان مقام و مسئول و فلان دوست و آشنا، دوباره تحت پوشش قرار می‌گیرند و این چرخه‌ای است که تکرار می‌شود».

در حال حاضر چه تعداد پرونده دارید؟

حدود ۷۰۰۰ پرونده در حال حاضر داریم، با ۲۰ نفر پرسنل. یعنی هر نفر از ما باید جواب‌گوی ۳۵۰ پرونده باشد. برای همین هم هست که در بعضی روزهای هفته این‌جا شبیه بازار شام است. آن‌قدر حجم کار مراجعه‌کننده زیاد است که معلوم نیست این‌جا اداره است یا ... مسئله دیگر هم این است که واقعاً به اندازه این همه مراجعه‌کننده بودجه و اعتبارات نداریم.

مددکار دیگری از کمیته امداد درباره علت افزایش حجم سالیانه پرونده‌ها می‌گوید:

«ما یک اصطلاحی داریم که می‌گوییم «مددجو برخاسته از مادجو». یعنی این‌که مثلاً در یک منطقه یا یک روستا وقتی فردی یا خانواده‌ای تحت پوشش قرار می‌گیرد، رفته‌رفته دوستان و اقوام را نیز در جریان قرار می‌دهد که بیایند و تشکیل پرونده دهند. انگار یک پول مفتی این‌جا وجود دارد و این حق همه است که بیایند و از آن سهمی داشته باشند. جالب این‌جاست که بعضی‌ها طلب‌کارند و اگر پاسخ منفی بشنوند با کلی بد و بیراه این‌جا را ترک می‌کنند. خیلی‌ها هم هستند که سالیان سال است تحت پوشش قرار دارند و انگار نه انگار که باید تکانی به خود بدهند».

۸ مقوله فوق از نظر پژوهش‌گران این تحقیق، مشخص‌ترین جنبه‌های ارزیابی عملکرد سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد در شهر ساری بوده‌اند که به آن‌ها پرداخته شد. در بخش برآیند با جمع‌بندی یافته‌ها، مقوله‌های ذکرشده در قالب یک الگوی هسته با عنوان «الگوی ارزیابی کیفی عملکرد سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد» مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

برآیند

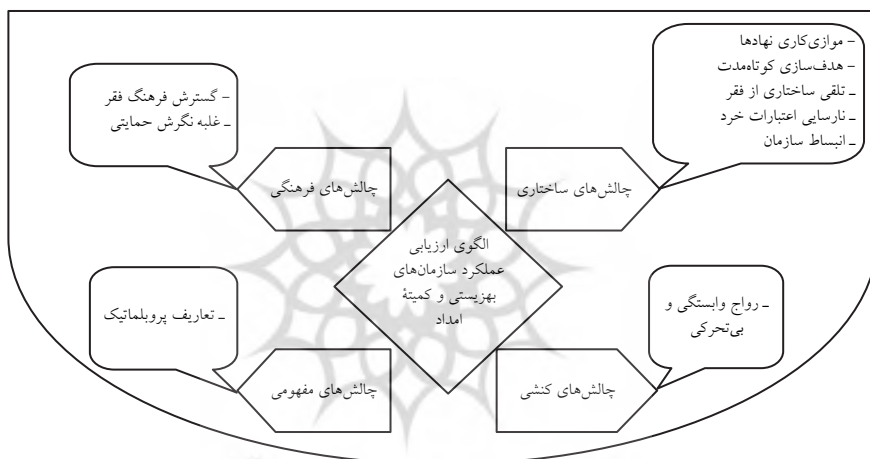
در این مقاله تلاش شد با اتخاذ روش‌شناسی کیفی و زاویه‌بندی نظری از دو رویکرد جامعه‌شناختی و سازمانی به ارزیابی عملکرد دو نهاد مهم و تأثیرگذار بهزیستی و کمیته امداد در خصوص کاهش فقر در بین زنان سرپرست خانوار پرداخته شود. از این‌رو، از روش کیفی برای انجام عملیات تحقیق استفاده شد و تعدادی از افراد اطلاع‌رسان و کارمندان هر دو سازمان با روش نمونه‌گیری هدفمند - نظری مورد مصاحبه عمیق قرار گرفتند؛ هم‌چنین، داده‌های میدانی و اسنادی نیز مورد توجه قرار گرفتند.

تحقیق حاضر با این هدف دنبال شد که ارزیابی عملکرد سازمان‌ها را صرفاً نمی‌توان با رویکردهای کمی و متعارف انجام داد، زیرا در بسیاری موارد اعداد و ارقام به‌دست آمده در تناقض با واقعیت‌های عملی قرار دارند؛ به‌علاوه، مفاهیمی چون کارایی و اثربخشی نیز همواره بیان‌گر ارزیابی درست از سازمان‌ها نبوده و گویای توانایی آن‌ها در حل مسائل نیست؛ مخصوصاً زمانی که به ارزیابی عملکرد سازمان‌های اجتماعی یا حمایتی پرداخته می‌شود، نگاه تک‌سویه کمی و شیوه‌های متعارف نمی‌تواند ابعاد و پیچیدگی وضعیت را نشان دهد. پژوهش کنونی با تکیه بر روش‌شناسی کیفی تلاش کرد جهان اجتماعی واقعی افراد و کنش‌گران درگیر شده و از نگاه امپیک و سوژه‌محور به بازسازی واقعیت‌ها و برنامه‌های این دو سازمان در حل مسئله فقر بپردازد.

همان‌طور که در بخش یافته‌ها عنوان شد، با استفاده از روش تحلیل موضوعی یا تماتیک هشت مقوله عمده از داده‌های کیفی گردآوری‌شده استخراج شدند که هر کدام بر بعد خاصی از عملکرد دو سازمان مذکور متمرکز بودند. البته، این به معنای آن نیست که می‌توان ارزیابی عملکرد آن دو سازمان را در قالب هشت مقوله یادشده تلخیص کرد؛ با این‌حال، صرف‌نظر از برخی موارد متعارف، این هشت مقوله را می‌توان مهم‌ترین ابعاد ارزیابی در نظر گرفت. مقوله‌های هشت‌گانه تعاریف پروبلماتیک، موازی‌کاری نهادها، هدف‌سازی کوتاه‌مدت، غلبه نگرش حمایتی، رواج وابستگی و بی‌حرکی، تلقی ساختاری

از فقر، نارسایی اعتبارات خرد، انبساط سازمان و رواج فرهنگ فقر بیان‌گر آن بودند که دو سازمان بهزیستی و کمیته امداد دست‌کم با چالش‌های مهم و متعددی روبه‌رو هستند که برای ارتقای عملکرد، ناگزیر باید این موارد را در نظر بگیرند. در مدل موضوعی زیر مقوله‌های هشت‌گانه در چهار دسته چالش‌های ساختاری، چالش‌های فرهنگی، چالش‌های کنشی و چالش‌های مفهومی عنوان شده‌اند.

مدل ۱: مدل موضوعی چالش‌های عملکردی سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد در کاهش فقر زنان سرپرست خانوار



این چالش‌های چهارگانه را می‌توان به نوعی نقاط بحرانی عملکرد سازمان‌های مورد مطالعه تلقی کرد. همان‌طور که در مدل دیده می‌شود، بعد چالش‌های ساختاری بسیار متنوع‌تر به نظر می‌رسد. با این وجود، نباید از اهمیت دیگر ابعاد اغماض کرد. چنانچه بخواهیم اهمیت یا اولویت چالش‌های مورد نظر را مورد توجه قرار دهیم، چالش‌های مفهومی از اهمیت بیش‌تری برخوردار است، زیرا تا زمانی که تعاریف بازننگری و اصلاح

نشوند، منابع و عناصر زیرساختی به‌هدر رفته و اثرگذار نیستند. در مرحله بعد، چالش‌های فرهنگی، کنشی و ساختاری قرار می‌گیرند که البته هر کدام با دیگری در ارتباط تنگاتنگ قرار دارند.

همان‌طور که در بخش نتایج دیده می‌شود، نگاه این پژوهش با نگاه دیگر مطالعات انجام‌شده که بر استدلال‌های آماری، استنباط‌های کمی و عددی تأکید دارند تا حد زیادی متفاوت است. این مطالعه کوشیده است با روش کیفی ابعاد آسیب‌شناختی عملکرد دو سازمان مذکور را در خصوص کاهش فقر زنان سرپرست خانوار به تصویر کشیده و کاستی‌های آن‌ها را یادآوری کند، ضمن این‌که ابعاد مثبت و پیامدهای اجتماعی ارزشمند آن‌ها را نیز نادیده نمی‌انگارد.

در مجموع باید گفت که حل مسئله فقر یک اقدام یک‌شبه نیست و مستلزم انجام اقدامات گسترده در بخش‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. به این دلیل «آینده‌نگری» باید راهنمای سیاست‌های امروزی رفاهی و فقرزدایی باشد. از ابعاد مهم سیاستی این نگرش توجه به نیازهای اساسی زنان سرپرست خانوار است که باید در اولویت اقدامات رفاهی دولت در مدیریت مخاطراتی که فقرا را بیش‌تر تهدید می‌کند، قرار گیرد. علاوه بر این، به زنان سرپرست خانوار باید به عنوان افرادی «فعال» نگریده شود که باید در فرآیند فقرزدایی شرکت داده‌شوند، نه به‌عنوان موجودات منفعلی که تنها باید منتظر دریافت خدمات رفاهی دولت باشند. تجربه عملکرد سیاست‌های فقرزدایی در کشور حکایت از آن دارند که سیاست‌های فقرزدایی که تنها ارائه خدمات به فقرا را در طرح‌های خود داشته‌اند، بدون آن که به ظرفیت‌های فقرا برای مشارکت در فقرزدایی توجهی داشته باشند، با موفقیت چندانی مواجه نشده‌اند. سیاست‌هایی که پرداخت ماهانه به زنان سرپرست خانوار را در برنامه‌های خود دارند، از جمله این سیاست‌ها هستند. برنامه‌های فقرزدایی باید ظرفیت‌های زنان سرپرست خانوار، اعم از توانایی جسمانی و توانایی‌های فنی و مادی و ظرفیت‌های محیطی (به عنوان مثال شهر و روستا) آن‌ها را در منابع این

برنامه‌ریزی‌ها وارد کنند. موفقیت برنامه‌های فقرزدایی به میزان زیادی بستگی به میزان مشارکت زنان، چه در فرآیند برنامه‌ریزی و تعیین اولویت‌های نیازهای آن‌ها و چه در فرآیند اجرای برنامه‌ها دارد. این اصل بر این باور استوار است که مسئولیت‌های دولت برای محرومیت‌زدایی باید با مسئولیت فردی زنان سرپرست خانوار تلفیق شود و این امتزاج تضمین‌کننده موفقیت برنامه‌های محرومیت‌زدایی خواهد بود. همچنین «توانمندسازی» زنان سرپرست خانوار با هدف شرکت در فرآیند فعالیت‌های اقتصادی و کسب مشاغل پایدار، باید محور اصلی سیاست‌های کلی فقرزدایی باشد. توانمندسازی از طریق آموزش‌های کاربردی، زنان را مهیای ورود به بازار کار می‌کند. اشتغال مؤثرترین شیوه فقرزدایی است به ویژه اگر این اشتغال از پایداری و ثبات لازم برخوردار باشد. کسب شغل نیز در درجه اول نیازمند آموزش‌های متناسب است که زنان از آن محروم بوده‌اند. آموزش‌های توانمندسازی زنان سرپرست خانوار باید با هدف ارتقای «مهارت‌های شغلی متناسب با نیازهای بازار کار و نیز نیازهای آتی این بازار» انجام پذیرد. به عنوان مثال آموزش‌هایی همچون گلیم‌بافی و قالی‌بافی احتمالاً از تقاضای کم‌تری برای نیروی کار در آینده برخوردار خواهند بود و لذا امکان کسب توانایی‌های لازم برای خروج از وضع فقر را دشوارتر می‌کنند، به ویژه این‌که با نگاهی به وضع تقاضای بازار برای این نیروی کار در زمان حاضر چنین بر می‌آید که حتی در زمان کنونی نیز یک سرپرست خانوار قادر به تأمین حداقل‌های نیازهای خانواده خود از طریق اشتغال به گلیم‌دوزی و یا فرش‌بافی نباشد و چنین آموزش‌هایی حتی در حال حاضر تنها به حفظ زنان سرپرست خانوار در وضعیت نابسامان کنونی کمک کرده و فقر را بازتولید می‌کنند. در مقابل با نگاهی به نیازهای بازارهای آتی در حوزه‌های مختلف به نظر می‌رسد، آموزش‌هایی که هدف آن‌ها آماده ساختن زنان سرپرست خانوار و به ویژه فرزندان آن‌ها برای ورود به چنین بازارهایی است، تضمین بیش‌تری برای کسب مشاغل پایدار و باثبات که آن‌ها را قادر سازد تا در فقر به سر نبرند، فراهم می‌آورد.

نکته مهم دیگر این است که پوشش‌های حمایتی زنان سرپرست خانواری که از توانایی جسمی برای کار کردن برخوردارند، باید از نظر زمانی محدود باشد و طی دوره حمایت، اقدام‌های لازم برای کسب مهارت‌های شغلی برای آن‌ها فراهم شود. این نکته که بهتر است به فقرا ماهی‌گیری آموزش دهیم تا ماهی بدهیم، ناظر به رویکرد توانمندسازی است. نکته دیگر این که جهت‌گیری برنامه‌های فقرزدایی باید به گونه‌ای باشد که منجر به انتقال زنان دارای توانایی کار کردن از پوشش خدمات حمایتی به پوشش بیمه‌های اجتماعی شود. یکی از تهدیدهای اساسی که متوجه سیاست‌های رفاهی است افزایش هزینه‌های دولت است. از این رو تلاش سیاست‌گذاران باید ایجاد مشاغل پایدار برای آن دسته از زنان سرپرست خانواری باشد که توانایی جسمانی برای کار کردن دارند. فراهم آوردن یک شغل شایسته امکان انتقال زنان سرپرست خانواری را از پوشش‌های حمایتی به پوشش‌های بیمه‌ای فراهم می‌آورد.



- افروغ، عماد (۱۳۷۹)، چشم‌اندازی نظری به تحلیل طبقاتی و توسعه، تهران: فرهنگ و دانش، تهران.
- ارای، محمدمهدی (۱۳۸۴)، «آسیب‌شناسی برنامه‌های فقرزدایی در ایران»، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۴، صص ۳۸۷-۴۱۰.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی توسعه، تهران: نشر کلمه.
- اسکات، ریچارد (۱۳۷۴)، سازمان‌ها: سیستم‌های عقلایی، طبیعی و باز، ترجمه حسن میرزایی اهرنجانی و فلورا سلطانی تیرانی، تهران: دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.
- یوریل، گیبسون و گارت مورگان (۱۳۸۳)، نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان، ترجمه محمدتقی نوروزی، تهران: سمت.
- حسن‌زاده، علی، علاء‌الدین ازوجی و صالح قویدل (۱۳۸۵)، «بررسی آثار اعتبارات خرد در کاهش فقر و نابرابری‌های درآمدی»، فصلنامه اقتصاد اسلامی، سال ششم، شماره ۲۱، بهار ۱۳۸۵، صص ۴۵-۷۱.
- راغفر، حسین (۱۳۸۶)، «فقر در ایران طی سال‌های ۸۳-۶۸»، فصلنامه نگاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۴.
- رایینز، استیون (۱۳۸۸)، تئوری سازمان: ساختار و طرح سازمانی، ترجمه مهدی الوانی و حسن دانایی فرد، تهران: اشراقی.
- سعادت، اسفندیار (۱۳۸۶)، مدیریت منابع انسانی، تهران: سمت.
- صبوری کاشانی، منوچهر (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سازمان‌ها: بوروکراسی مدرن ایران، تهران: سخن.
- علوی تبار، اسماعیل (۱۳۷۷)، «عوارض فرهنگی فقر»، روزنامه کار و کارگر، ۱۲ اسفند ۱۳۷۷.
- عباس‌پور، عباس (۱۳۸۷)، مدیریت منابع انسانی پیشرفته (رویکردها، فرایندها و کارکردها)، تهران: سمت.
- قانع‌راد، محمدمبین (۱۳۸۴)، «رویکرد توسعه اجتماعی به برنامه‌های فقرزدایی در ایران»، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۴، صص ۲۲۳-۲۶۱.
- قاسمیان، سعید (۱۳۸۴)، «کاهش فقر در ایران: چالش‌ها و افق‌ها»، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۴، صص ۳۳۳-۳۵۵.

- گلشن فومنی، محمد رسول (۱۳۷۹)، جامعه‌شناسی سازمان‌ها و توانمندسازی، تهران: دوران.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۸)، «تحلیل داده‌های کیفی: رویه‌ها و مدل‌ها»، مجله انسان‌شناسی، دوره دوم، سال یکم، شماره پیاپی ۱۰، تهران: انجمن انسان‌شناسی ایران، صص ۱۶۰-۱۲۷.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، ضد روش: منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- هادی زنوز، بهروز (۱۳۸۴)، «فقر و نابرابری درآمد در ایران»، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۷.
- وب سایت کمیته امداد، گزارش آماری سال ۱۳۸۸.
<http://emdad.ir/gozareshat/amar.asp>
- Baum, Joel and Tim Rowley (2002), **Companion to Organizations: An Introduction**, Blackwell Publishing.
- Hancock, Beverley (2002), **An Introduction to Qualitative Research**, Trent focus Group.
- Thomas, James and Angela Harden (2008), **Methods for the Thematic Synthesis of Qualitative Research in Systematic Reviews**, ESRC National Centre for Research Methods NCRM Working Paper Series Number (10/07), **Social Science Research Unit, London**.